

درس تفسیر علما و بزرگان این شماره را  
به درس تفسیر مقام معظم رهبری حضرت  
آیت‌الله العظمی خامنه‌ای مد ظله العالی  
اختصاص داده‌ایم. در این تفسیر به یکی از  
نسیهات روز، پاسخ داده شده است.

# آنان که فکر میکنند

شما فرمودید: توده مردم مسائل را به خوبی می‌فهمند. در این رابطه آیاتی مانند **أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ** و **أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْقِلُونَ**؛ یعنی بیش‌تر مردم نمی‌دانند و بیش‌تر مردم نمی‌فهمند را چگونه معنی می‌فرمایید؟

مقام معظم رهبری مده: در پاسخ باید عرض کنم: عبارت دوم، یعنی **أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْقِلُونَ** اصلاً در قرآن چنین چیزی نیست. لکن عبارت: **أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**؛ یعنی بیش‌تر آنان نمی‌فهمند داریم. فرق است بین **أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْقِلُونَ** و **أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**، وقتی ما بگوییم **أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْقِلُونَ**، یک قضاوتی است که چند میلیارد انسان را شامل می‌شود و چنین قضاوتی در قرآن نیست. چگونه بیش‌تر مردم نمی‌فهمند؟ حال این که همه مردم تقریباً می‌فهمند. اما اگر گفتیم: **أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**؛ یعنی بیش‌تر آنان نمی‌فهمند، این ضمیر «هم» بر می‌گردد به آن تعبیر و جمله ماقبلش که غالباً مربوط به کفار است. مثلاً فرض کنید اگر گفته می‌شود: آیات الهی این‌گونه است و خدا مثلاً چنین قدرتی دارد، ولکن **أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**؛ بیش‌تر آن‌ها نمی‌فهمند. این برمی‌گردد به منکرین. چون اگر منکرین می‌فهمیدند، منکر نمی‌شدند. ولذا بیش‌تر منکرین آن حقیقتی را که به آن‌ها ارائه شده را نفهمیدند. الان هم می‌شود گفت: وقتی ما حقیقت را بر یک گروهی عرضه می‌کنیم، می‌بینیم آن‌ها انکار می‌کنند و همان‌طور که در آیه قبل انکارشان ذکر شده، باید بگوییم که بیش‌تر آن‌ها نمی‌فهمند و در عین حال انکار می‌کنند. پس علت انکار بیش‌تر مردم نفهمیدن است.

وقتی شما یک حقیقتی را بر گروهی از مردم عرضه کنید، اگر قبول کردند معلوم است که می‌فهمند، و اگر انکار کردند، این انکار آن‌ها حاکی از این است که بیش‌تر آن‌ها حقیقت را درک نکردند و یک عده اقلیتی هم هستند که حقیقت را درک کرده‌اند، لکن از روی عناد قبول نکردند. یک چنین تعبیری در قرآن وجود دارد. اما این، خیلی فرق دارد با این که ما بگوییم اکثر مردم دنیا اصلاً نمی‌فهمند! چه چیزی

را نمی‌فهمند؟ این نمی‌فهمند، یک چیز مطلق است. مثل این است که بگوییم اصلاً دارای فهم نیستند و این غلط است. پس این تعبیر: *أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ*، در قرآن نیست، اما *أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ* یعنی بیش‌تر انسان‌ها نمی‌دانند، هست. آن هم به‌طور مطلق که گفته باشد اکثر انسان‌ها نمی‌دانند یعنی هیچ چیز را نمی‌دانند، چنین چیزی نداریم. باز هم قرآن چند آیه را من یادداشت کردم: *قُلْ إِنْ رَبِّي يَشَاءُ لَمُنْ يَسْطُرِ الرَّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ*؛ پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد وسیع یا تنگ می‌کند. این یک حقیقتی است که خدای متعال روزی را برای بعضی گشاده و برای بعضی تنگ می‌کند. بعد دنبالش می‌گوید: *وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ*؛ اما بیش‌تر مردم این حقیقت را نمی‌دانند. حقیقت هم همین است که بیش‌تر مردم نمی‌دانند که ملاک روزی و سررشته روزی دست خداست و خداست که روزی را برای انسان‌ها باز می‌کند و می‌بندد. اما کیفیت آن چگونه است؟ یک تعبیری دارد که حالا نمی‌خواهیم وارد این مقوله بشویم. لکن این حقیقت که سررشته روزی انسان‌ها به دست خداست و تقدیرات الهی در آن تأثیر دارد، این را بیش‌تر مردم نمی‌دانند. نه این که هیچ چیز را نمی‌دانند. یا آیه دیگری که می‌فرماید: *وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ*؛ و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آنها را به پادشاهای الهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی؛ و بعد دنبالش دارد که: *وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ*؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند. این یک حقیقت است که اکثر مردم دنیا نمی‌دانند که خدای تعالی پیغمبر خاتم را برای تشبیر و ایذار انسان‌ها فرستاده. پس یک مورد خاصی را می‌گوید: *وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ* و یا یک آیه‌ی دیگر که می‌فرماید: *وَأَنَّهُ غَالِبٌ عَلَيَّ أَمْرُهُ* و لکن اکثر الناس لا يعلمون؛ يوسف ۲۱؛ خداوند بر کار خود پیروز است، یعنی مسلط بر کار خودش هست و بدون تردید اراده خودش را تحقق می‌بخشد، اما اکثر مردم خبر ندارند که خدای متعال اراده خودش را تحقق می‌بخشد. پس این‌طور نیست که ما تصور کنیم قرآن کریم اکثریت انسان‌ها را به‌طور مطلق گفته باشد نمی‌فهمند، تا اگر ما گفتیم: توده مردم مسائل را به خوبی می‌فهمند، یکی بگوید شما چطور می‌گویید به خوبی می‌فهمند و حال این که خدا می‌گوید نمی‌فهمند؟

چنین چیزی نداریم که خدا گفته باشد نمی‌فهمند. بلکه حقیقت این است که توده مردم حقایق و مسائل را به خوبی می‌فهمند. البته هیچ انسانی همه حقایق را، به خودی خود نمی‌فهمد، اما وقتی کسانی باشند که برای مردم تبیین و روشن‌گری کنند، توده انسان‌ها چون غرض ندارند، برخلاف روشن‌فکران غرب‌زده مسائل را خوب می‌فهمند و حقایق را می‌پذیرند.

الآن در کشور خودمان، بسیاری از حقایق هست که خیلی از روشن‌فکران نمی‌فهمند! فرضاً امکان ایستادگی در مقابل قدرت‌های مستکبر و مسلط امروز عالم را تحلیل‌گران سیاسی نمی‌فهمند و می‌گویند مگر می‌شود در مقابل آمریکا ایستاد؟! شما اگر به تحلیل‌های تحلیل‌گران سیاسی نگاه کنید هر جا که باشند وقتی محاسبه می‌کنند، می‌گویند: دو دوتا چهارتا است، آن‌ها بول دارند، تکنولوژی دارند، پیشرفت‌های علمی دارند، مغزهای فعال دارند، قدرت تبلیغاتی دارند، قدرت سیاسی دارند، قدرت لشکرکشی دارند، ببینید با کویت چه کردند؟ با عراق چه کردند؟ و در جاهای دیگر چه کردند؟ چگونه می‌شود در مقابل آمریکا ایستاد؟ به هر حال اگر واقعاً کار دست تحلیل‌گرها

و حساب‌گرهای روشن‌فکر و متخصصین و کارشناسان باشد، همه باید بروند در مقابل آمریکا سرخم کنند و بگویند: هر چه شما می‌فرمایید همان است. اما توده مردم می‌گویند چرا نمی‌شود ایستاد؟ یعنی یک احساس روشنی دارند و اگرچه آن احساس علمی و تحلیلی که مخصوص روشن‌فکران است را ندارند. اما احساس روشن غیرعلمی و ادراکی دارند و می‌گویند: چرا نمی‌شود ایستاد؟ بعد هم در عمل که نگاه می‌کنیم می‌بینیم واقعا می‌شود ایستاد! چون وقتی یک ملتی تصمیم گرفت می‌ایستد، امروز هم دنیای استکباری در یک تحلیل نهایی، یک روشن‌فکر متخصصی که احساسات صحیح و دقیق داشته باشد و مسائل را بدون زاویه‌های دید مخصوص، دنبال نکند، بالاخره به همین نتیجه می‌رسد و می‌بیند که تمام هم و غم استکبار دنیا این است که عقاید توده‌ها را برگرداند به آن طرفی که خودشان می‌خواهند. چون اگر عقاید توده‌ها در آن طرفی که آن‌ها می‌خواهند قرار نداشته باشد، واقعا نمی‌شود با این‌ها مقابله کرد. ولذا با توده‌های مردم چه باید کرد؟ آیا می‌شود آن‌ها را کشت؟ چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. آیا امروز می‌شود حکومت‌های متکی به مردم را تکان داد؟ شما ببینید حکومت‌های اروپای شرقی، غیرمردمی و حکومت‌های حزبی صدرصد و متکی به حزب کمونیست بودند. مکانیزم مخصوص حزب کمونیست، یک نفر را بر سر کار می‌آورد. مثل بسیاری از دولت‌های اروپای شرقی که به پشتیبانی دولت شوروی سر کار آمده بودند. هر جا با شوروی مخالفت می‌کردند آن‌ها وارد می‌شدند. در چک و اسلواکی، در لهستان، در مجارستان و در بلغارستان شوروی‌ها هرچه می‌خواستند همان می‌شد. یعنی حکومت واقعا از مردم منقطع بود و هیچ منش مردمی نداشت. لذا با یک اشاره در ظرف چند ماه همه این‌ها مثل ساختمان‌های مقوایی که آب زیر پای‌شان بیفتند، همه خم شدند و فرو ریختند. حکومت کوبا که در قلب آمریکا و زیر گوش آمریکاست، با آن همه دشمنی که آمریکا دارد، هنوز آن‌گونه نشده است و با وجود این که آقای بوش و دیگران در مصاحبه‌هایشان حرص و جوش می‌خورند، هنوز سرچایش ایستاده است و من بعضی از اوقات که مجله‌های آمریکایی را مطالعه می‌کنم، می‌بینم مرتب کاریکاتور و طنز درست می‌کنند و این مطلب در آن‌جا منعکس است. البته حکومت کوبا مشکلات دارد. اما چون به‌طور نسبی یک اتکایی به مردم دارد و چون با مردم خودش مبارزه کرد و به اتفاق مردم سر کار آمده، مردم هم او را به اسم فیدل می‌شناسند. من که از نزدیک با او مفصل صحبت کردم، اخلاقاً یک آدم مردمی است و این که هنوز نتوانستند با او کاری بکنند، به خاطر این است که متکی به مردم است. گرچه بر اثر تبلیغات و فشار آوردن روی افکار عمومی و بر اثر فشار اقتصادی ممکن است او را هم از پای درآورند و نهایتاً هم این کار را می‌کنند. اما ببینید چقدر تفاوت دارد؟ این‌جا افکار عمومی پشت سر دولت هست و آن‌جاها نبود. لذا مشکل برایشان افکار عمومی است. پس این که قدرت‌های گردن کلفت، آن‌جاهایی که افکار و تبلیغات‌شان کارگر نشده باشد نمی‌توانند کاری بکنند، یک حقیقتی است، که این حقیقت را یک متخصص و یک کارشناس و یک اقتصاددان و یک سیاسی حرفه‌ای نمی‌فهمد. اگر هم بگوییم، می‌گوید: ممکن نیست با آمریکا در افتاد. لکن توده مردم، این حقیقت و بسیاری از حقایق از همین قبیل را می‌فهمند. البته مشروط بر این که با توده‌های مردم در میان گذاشته شده باشد.

حقیقت این است  
که توده مردم  
حقایق و مسائل را  
به خوبی می‌فهمند.  
الآن در کشور  
خودمان، بسیاری  
از حقایق هست  
که خیلی از  
روشن‌فکران  
نمی‌فهمند! فرضاً  
امکان ایستادگی در  
مقابل قدرت‌های  
مستکبر و مسلط  
امروز عالم را  
تحلیل‌گران  
سیاسی نمی‌فهمند  
و می‌گویند مگر  
می‌شود در مقابل  
آمریکا ایستاد؟!  
اما توده مردم  
می‌گویند چرا  
نمی‌شود ایستاد؟